

اروپایی در شعر شاملو، سوررئالیسم و کافکاییسم اروپایی با فرهنگ عامیانه ایرانی در آثار هدایت و ... می‌توان ادعا کرد نقطه قوت آثار آن نسل دقیقاً همین تقاطع بود، همین مواجهه هم‌زمان با فرهنگ شرق و فرهنگ غرب و درونی کردن مؤلفه‌های متضاد این دو، که داریوش شایگان اصطلاح «اسکیزوفرنی فرهنگی» یا «اسکیزوفرنی مهارشده» را برایش به کار می‌برد. اما به دهه‌های شصت و هفتاد که می‌رسیم، نسلی ظهور می‌کند که رنج کشیدن از این اسکیزوفرنی در آثارش دیده نمی‌شود. نسل عباس معروفی، ابوتراب خسروی، شهریار مندنی پور و منیرو روانی پور، درگیری مستقیم با ادبیات معاصر غربی نداشته‌اند و اطلاعاتشان از آن جهان محدود است به آن چه مترجمان فارسی انتخاب می‌کنند، و در نتیجه کیفیت نازل ترجمه، که پدیده‌ای شایع در زبان فارسی است، این محدودیت را معوج نیز می‌سازد. از این روست که چنین تضاد عمیقی، که به مثابه موتور محرکه خلاقیت در آثار آن نسل مشاهده می‌شود، این‌جا کم‌رنگ و چه بسا مفقود است و ابزار کار نویسندگان بیشتر تجربه‌های زیسته وطنی (معروفی و روانی پور) یا سر و کله زدن با زبان فارسی (خسروی و مندنی پور) است. احمد پوری در این نخستین رمانش، گویی آمده است تا خلاء اسکیزوفرنی مهارشده در تولید ادبی نسلش را جبران کند، اتفاقی که به احتمال بسیار زیاد خواسته نویسندگان نبوده است. اما رمان او تماماً روایت این اسکیزوفرنی فرهنگی است: راوی، که خود «احمد» نام دارد، به وضوح بین چندین جهان سراپا متفاوت گرفتار شده، و به طرز عجیبی به همه آنها دل بسته است: او هم شیفته شعر آنا آخمتوواست، هم علاقه بسیار به سیاست معاصر ایران، علی‌الخصوص تاریخ سیاسی آذربایجان دارد، هم به لندن و فرهنگ انگلیسی عشق می‌ورزد. حتی به مناسبت‌های گوناگون علاقه‌اش را به شعر نو فارسی، مسایل ماوراءطبیعی و نظایر آن هم ابراز می‌کند، و باید گفت همسر او چندان بی‌راه نمی‌رود که به جنون او شک دارد. اما آن چه همسر راوی درک نمی‌کند تمایز انواع جنون‌هاست، به زبان شایگان، تمایز بین اسکیزوفرنی مهارشده با موتاسیون است، که اولی به خلاقیت می‌انجامد و دومی به بنیادگرایی. راوی این کتاب، همان‌گونه که از رفتار و سکناتش پیداست، دچار اسکیزوفرنی فرهنگی یا مهارشده است، و این نه فقط بد نیست که بی‌تردید مهم‌ترین موتور محرکه خلاقیت است، علی‌الخصوص برای کسی که در این گوشه از جهان، تلاقی گاه تضادها، به سر می‌برد. پس احمد پوری، به واسطه درگیری عمیقش با چندین فرهنگ، که از تنوع ترجمه‌های او مشهود است (نرودا، آخمتووا، ناظم حکمت، ...) به این موتور محرکه دست یافته است، و تلاش کرده با اتکا به نیروی این موتور رمانی بنویسد. اما مرحله بعد، آن است که ببینیم این نیرو را «چگونه» به کار بسته است.



امیر احمدی آریان

اسکیزوفرنی فرهنگی

درباره «دو قدم این ور خط» نوشته احمد پوری

نخستین رمان احمد پوری را باید در زمینه باقی کارهای او، علی‌الخصوص ترجمه‌هایش خواند، و همچنین در زمینه تجربه زیسته نسلی از نویسندگان که کوشیدند هر دو جهان شرق و غرب را به نوعی در خود هضم کنند، تجربه‌ای که تا عصر ما و نسل ما نیز ادامه دارد. آن آدم‌های دوفرنی، که اکثریت نسل‌های زیر چهل سال نویسنده و شاعر فارسی‌زبان را تشکیل می‌دهد (به این دلیل ساده که در این نسل اغلب آنان زبان خارجی می‌دانند) در نسل احمد پوری انگشت‌شماراند. به همین جهت پوری به عنوان نماینده‌ای از این نسل که درگیری مستقیم با جهان غرب دارد، به عنوان رمان‌نویس تا حدی استثنایی به نظر می‌رسد.

کمی به عقب برگردیم: به دو نسل از نویسندگان و شاعران ما، هدایت، نیما، شاملو،

رویایی، سپانلو، ساعدی، صادقی، چوبک، همه آنان که نیمه‌ی نخست این قرن شمسی اوج دوران فعالیت ادبی‌شان را تجربه کردند. نقطه مشترک اکثر قریب به اتفاق این افراد دقیقاً همین اسکیزوفرنی فرهنگی‌شان بود، همین گرفتار شدن‌شان بین دو جهان غربی (در آن زمان فرانسوی) و ایرانی، عشق ورزیدن به هر دو و آگاهی از ظرفیت‌های بسیار هر دو برای خلق اثر ادبی. همین است که در آثار آن نسل به راحتی می‌توان رگه‌های تقاطعی بسیار پرنرنگی یافت: تلفیق طبیعت‌گرایی شمال ایران با سمبولیسم فرانسوی در شعر نیما، تاریخ بیهقی با مدرنیسم



احمد پوری در به کار بستن این نیروی عظیم موفق نبوده است. سنگ بزرگی را که در این رمان برداشته پرتاب نکرده است، و حیف که این سنگ رها نشده، که اگر می شد خیلی چیزها را می توانست خرد کند. پوری رمانش را به جای این که بنویسد، تعریف کرده است. «دو قدم این ور خط» بیشتر به کلام شفاهی ثبت شده، یا بهتر است بگوییم به خاطرات عجیب و غریب مردی که در مقطعی کوتاه حوادثی بسیار تجربه کرده، شبیه است تا یک رمان. آن اسکیزوفرنی فرهنگی که حرفش را زدیم، در حد محتوا متوقف شده و به هیچ وجه به ساختار کتاب رسوخ نکرده است. در کتاب همه چیز مرتب و منظم است و با آرامشی کاذب پیش می رود، تنش از سر تا ته این روایت پرماجرا زدوده شده است. راوی اول شخص مقتدر و آسوده خاطر، همه چیز را یک دست و خطی کرده، تمام صداها و الحان را شبیه هم کرده است و بی توجه به اختلاف زمانی و مکانی دو بخش رمان، که یکی در تهران و لندن معاصر می گذرد و دیگری در تبریز و لنینگراد نیم قرن قبل، همه چیز را به همان زبان خاطره گوی خویش، همان زبان پدرانۀ آسوده خاطر تعریف کرده است. توجه به جزئیات بسیار محدود است و همین یکی از بزرگ ترین ضربه هایی است که رمان تحمل می کند. بستر روایت امکانی عالی برای پرداختن به جزئیات و تمرین هایی نو در عرصۀ توصیف است، به خصوص به واسطۀ اختلاف زمانی پنجاه ساله دو تکۀ رمان. پوری می توانست در این رمان، از منظر انسانی معاصر که به پنجاه سال پیش پرت شده، تصویری از تبریز بسازد که هرگز از یاد خواننده نرود، مثل کاری که دکتروف در «رگتایم» با امریکای آغاز قرن بیستم می کند. اما پوری امکاناتی را که به دست خود در رمانش خلق کرده است نادیده می گیرد، و به جای آن با عجله سعی می کند قصه اش را پیش ببرد، راوی را به وصال آخمتووا برساند و به تهران برش گرداند. همین است که صحنه هایی از رمان که فرصت هایی بسیار بارزش برای جولان نویسنده اند، مثلاً صحنۀ به زندان افتادن احمد و حمید، هدر رفته اند. اغراق نیست اگر بگوییم این رمان باید حداقل دو برابر آن چه که هست حجم می داشت تا جواب گوی انتظاری باشد که خود در خواننده برمی انگیزد، انتظاری که برآورده نمی شود. ۵



علی خزاعی فر

نگاهی به سبک ترجمۀ احمد پوری

شعری که نثر است

نثری که شعر است

احمد پوری در کتاب برای تو و ماه نغمه سردادم گزیده ای از اشعار کارل سندبرگ را ترجمه کرده است. یکی از شعرهای این مجموعه شعری است با عنوان سبک:

سبک بفرمائید بحث کنید درباره سبک / می توانید ثابت کنید سبک از کجا می آید / به شرطی که بگوئید پاولوا^۱ پاهاش را از کجا آورده و تایی کاب^۲ هدف گیری راکتش را.

شما صحبت تان را بکنید / فقط سبک را از من نگیرید / این صورت من است / شاید زیاد جذاب نباشد / اما هرچه باشد صورت من است / با آن حرف می زنم، آواز می خوانم، می بینم / می چشم و حس می کنم / می دانم چرا باید نگاهش داشته باشم.

در این شعر سخن سندبرگ درباره سبک سخنی است که پیش از او برخی ادیبان هم گفته بودند و آن این که سبک امری شخصی و توصیف ناپذیر است، مثل صورت انسان که منحصر به فرد است و همچنانکه هر کس را از صورتش میشناسند نوشته هر کس هم بیانگر سبک اوست.

در این شعر تا بیت آخر سندبرگ به زبان شاعرانه سبک را توصیف می کند اما بیت آخر توصیف نیست بلکه نتیجه توصیف است. شاعر می گوید سبک من هرچه باشد، خوب یا بد، باید آن را نگه دارم. همچنانکه هر کس خود را به چهره خود می نمایاند، هر کس باید به سبک

۱: آنا پاولوونا پاولوا (۱۸۸۱-۱۹۳۱) درخشان ترین بالرین جهان

۲: تایی کاب (۱۸۸۶-۱۹۶۱) بازیکن بیس بال آمریکایی و رکورددار هدف گیری و زدن توپ